

## گاه گریستن نبود

درباره‌ی شیلی

هوایماهای جنگنده‌ی «هارکر هاتر» (Hawker Hunter) در حالی که روی «لاموندا» (La Moneda)، شیرجه می‌رفتند، موشک‌هایشان را به سوی آن پرتاب می‌کردند. با هر اصابتی انفجاری به وقوع می‌پیوست، دیوارهای سنگی کاخ فرو می‌ریخت و آتش و دود از پنجره‌ها بیرون می‌زد. آسمان تیره شده بود.

تیراندازانی که در کاخ ریاست جمهوری سنگر گرفته بودند، به آتش سنگین تانک‌ها و مسلسل‌های سربازان پیاده نظامی که آن‌ها را محاصره کرده بودند، با سرسختی پاسخ می‌دادند. نبرد از سحرگاه آغاز شده بود. ساعتی پیش رییس جمهور «آلنده»، آخرین نطق خود را که بسیار تکان دهنده بود از تنها ایستگاه رادیویی کشور که هنوز به دست کودتاچیان نیفتاده بود، ایراد کرد.

و حال مدتی بود که سربازان به کاخ هجوم برده بودند. نبرد تن به تن آغاز شده بود. عده‌ای از مدافعان، اسیر سربازان شدند.

«مانوئل» (Manuel) و «ایزیدرو» (Isidoro)، دو تن از محافظین رییس جمهور می‌گویند: «حدود ۲۰ - ۳۰ نفر گرفتار شده بودند. آن‌ها را آوردند و به گونه‌ای که ما از داخل کاخ بتوانیم ببینیم، کف خیابان خوابانده‌اند. تانکی جلو آمد، سربازان با پایین آوردن اسلحه‌شان روی آن‌ها، به ما فهماندند که اگر تیراندازی را قطع نکنید، آنان را لیه خواهیم کرد. ما دیگر گلوله‌ای نداشتیم شلیک کنیم، برخی بیرون آمدند و تسلیم شدند. همه را بردند و به غیر از دو نفر، بقیه را دیگر هیچ کس ندید، آن دو نفر هم که پیدا شدند، قطعه قطعه شده بودند.»

در ساعت ۲ بعد از ظهر «آلنده» رییس جمهور منتخب مردم، جان خود را از دست داد. او پیشنهاد خروج بی خطر از کاخ و رفتن به خارج از کشور را که از طرف کودتاچیان عنوان شده بود، رد کرد. در این گوشه و آن گوشه‌ی کاخ ویران شده، جسد ۲۶ تن از یاران او که با گلوله سوراخ سوراخ شده بودند، افتاده بود.

«ونسه رموس»<sup>۱</sup> (Venceremos) دیگر شتیده نشد. دکتر سالوادور آلنده گوستس

(Dr. Salvador Allende Gossens) (۱۹۰۸-۱۹۷۳)، در انتخابات ریاست جمهوری ۵ سپتامبر ۱۹۷۰، از میان سه داوطلب ریاست جمهوری که هر یک معرف یکی از جناح‌های راست، میانه و چپ بودند، با ۳۶/۳ درصد آرا، به‌عنوان نامزد ائتلاف چپ، برنده شد.

ائتلاف چپ که «اتحاد مردمی» (Unidad Popular)، نامیده می‌شد در اکتبر ۱۹۶۹ تشکیل شد. برنامه‌ی آن‌ها انتقال مسالمت‌آمیز به‌سوسیالیزم بود. احزاب و سازمان‌های تشکیل دهنده‌ی آن عبارت بودند از: احزاب سوسیالیست، کمونیست، رادیکال<sup>۲</sup> و «حرکت عملی مردم متحد» یا «ماپو» (Movimiento de acción popular unitaria).

بلافاصله پس از انتخابات، مشخص شد که «ریچارد نیکسون»، رئیس‌جمهور آمریکا و مشاور سیاست خارجی اش «هنری کسینجر» (کمی بعد وزیر امور خارجه شد)، با بهره‌گیری از کمک‌های مالی کمپانی‌های آمریکایی مانند: «آی. تی. تی» (I.T.T.)، با ارسال سلاح توسط سازمان «سیا» برای ارتش و سایر مخالفان «اتحاد مردمی»، درصدد جلوگیری از انتخابات «آلنده» بود که حتا در صورت برگزیده شدن وی با بمب‌گذاری، ایجاد شورش و کودتا، ریاست جمهوری وی را از بین ببرند. با افشای دسیسه‌های آمریکا، موجی از خشم و نفرت مردم را فرا گرفت. پیش از آن ژنرال «رینه اشتایندر»، فرماندهی کل ارتش، با شجاعت اعلام کرده بود که نیروهای مسلح کشور از هر فردی که در انتخابات ریاست جمهوری برگزیده شود، صرف‌نظر از هر عقیده‌ای که دارد، حمایت خواهند کرد.

اما بمب‌گذاری‌ها، خرابکاری‌ها و پخش اعلامیه‌های تحریک‌آمیز به‌وسیله‌ی هواپیماهای شخصی روی شهرها ادامه یافت. بالاتر از همه عده‌ای از توطئه‌گران به‌رهبری ژنرال «روبرتو ویاکس» (R. Vial) تصمیم گرفتند ابتدا ژنرال «اشتایندر» را بربایند و پس از آن دست به کودتا بزنند. اما ژنرال «اشتایندر» در برابر رباپسندگان مقاومت کرد و به‌شدت زخمی شد. او سه روز بعد در بیمارستان جان داد. ژنرال «پراتز» (Prats) معاون و جانشین او، «اشتایندر» را قهرمان صلح و دموکراسی نامید.

تظاهرات، سراسر کشور را فرا می‌گیرد. مردم خواستار ریاست جمهوری فوری «آلنده» می‌شوند. محبوبیت «اتحاد مردمی» به‌سرعت بالا می‌رود و کنگره که بیش‌تر نمایندگان آن از مخالفین بودند، به‌خاطر از دست ندادن وجهی خود در میان مردم، در جلسه‌ای اضطراری ریاست جمهوری «آلنده» را با اکثریت ۱۵۳ رای در برابر ۳۵ رای حزب «ناسیونال» تأیید می‌کنند ژنرال «اشتایندر» هنوز زنده بود که «آلنده» رئیس‌جمهور شد.

«اتحاد مردمی» به‌رهبری «آلنده»، علت عدم پیشرفت کشور، رشد ناچیز صنعتی، کشاورزی ابتدایی، بیکاری، مزد اندک، سطح پایین زندگی بیش‌تر مردم، فساد، بیماری، بالا بودن میزان

مرگ و میر کودکان و نوزادان و هزاران فلاکت دیگر را، ناشی از مالکیت شرکت‌های خارجی بر معادن، صنایع و کشاورزی کشور دانسته و بلافاصله در جهت ملی کردن آن‌ها اقدام کرد:  
الف: ملی کردن معادن، به‌ویژه مس.

مس از صادرات اصلی کشور و منبع بیش از ۷۰ درصد ارز خارجی آن بود. غارت این بخش به‌وسیله ۲ کمپانی «آناکوندا» (Anaconda) و «کنکات» (Kennecott) آن قدر آشکار بود که نه تنها نمایندگان حزب دموکرات مسیحی، بلکه راست‌ها نیز در کنگره به‌خاطر رسوا نشدن در میان مردم، به‌ملی شدن صنایع مس رای موافق دادند (ژوئیه ۱۹۷۱). در نتیجه قانون ملی کردن صنعت مس به‌اتفاق آرا به‌تصویب رسید.

ب: ملی کردن صنایع عمده، به‌ویژه فولاد

گرچه برخی از صنایع عمده، مانند بیش‌تر خطوط راه‌آهن و هواپیمایی در مالکیت دولت بود و بعضی نیز مالکیت مختلط دولتی و خصوصی (داخلی و خارجی) را داشتند، اما بدون ملی کردن آن دسته از صنایعی که در دست شرکت‌های انحصاری امپریالیستی بودند، نمی‌شد از استقلال اقتصادی سخنی به‌میان آورد.

به‌طور کلی سیاست اقتصادی دولت جدید بر مبنای سه نوع مالکیت بود.

- ۱- مالکیت عمومی، که همه‌ی معادن، صنایع و منابع اقتصادی بزرگ را باید شامل می‌شد.
- ۲- مالکیت مختلط، که شامل شرکت‌های کوچک‌تر داخلی و خارجی می‌شد که در این جا نیز دولت باید سهم بیش‌تر را داشته باشد.
- ۳- مالکیت خصوصی، که شامل کسب و کارهای کوچک می‌شد. حدود این همه را قانون معین می‌کرد.

در اکتبر سال ۱۹۷۱، «آلنده»، لایحه‌ای را به‌کنگره ارائه کرد که طبق آن تمام شرکت‌هایی که ارزششان در حدود ۱۴ میلیون «اسکودو»<sup>۲</sup>، یعنی برابر با یک میلیون دلار بود، باید به‌بخش‌های عمومی و مختلط واگذار می‌شد. تعداد این شرکت‌ها به ۲۵۳ عدد می‌رسید (۱۵۰ عدد در بخش‌های تولیدی فعالیت داشتند)، که حدود ۹۰ درصد دارایی همه شرکت‌های کشور را در اختیار داشتند. طبق این لایحه دولت شرکت‌های مشمول این شرایط را به‌قیمت ارزششان در سال ۱۹۶۹ با پرداخت اسناد بهادار زمان‌دار می‌خرد. سهام‌داران، کوتاه مدت می‌توانستند، ضرر ناشی از تورم را نیز دریافت دارند.

در این مورد حزب کمونیست و حزب رادیکال طرفدار ملی کردن شرکت‌های بزرگ انحصاری بودند و در شرایط کنونی، دولت را از ملی کردن صنایع کوچک‌تر برحذر می‌داشتند. حزب کمونیست با تحلیلی که از اوضاع داشت، معتقد بود در این مرحله از انقلاب، جلب

همکاری طبقه‌ی متوسط و نماینده‌ی سیاسی آن یعنی حزب دموکرات مسیحی لازم است. اقلیت سوسیالیست‌ها در کابینه و خرد آکنده نیز همین نظر را داشتند، اما بیش‌تر سوسیالیست‌ها و «ماپو» در داخل، ائتلاف، و «حرکت چپ انقلابی» یا «میر» (Movimiento de Izquierda Revolucionaria) در خارج آن شعار ملی کردن تمام وسایل تولید را پیش کشیدند. این‌ها به‌ویژه تحت تأثیر موفقیتی که نصیب «اتحاد مردمی» در انتخابات آوریل ۱۹۷۱ شهرداری‌ها شده بود، اتحاد مردمی ۴۹/۷ درصد آرا، حزب دموکرات مسیحی ۲۵/۷ درصد آرا) و نیز اشغال برخی از کارخانه‌ها توسط کارگران قرار گرفت و دولت را نیز به‌دنبال خود کشاند، اما این لایحه با رای بیش‌تر اعضای کنگره رد شد. در نتیجه دولت تعداد کمپانی‌های مشمول ملی شدن را کاهش داد و به ۹۰ عدد رسانید. اما از مخالفت کنگره کاسته نشد (۱۹۷۲).

در این جا دولت به‌قانون «DFL ۵۲۰» که در جمهوری سوسیالیستی سال ۱۹۳۲، تصویب شده بود، توسل جست. این قانون به‌دولت اجازه می‌داد تا هر موسسه‌ی صنعتی تولیدی را که وجودش برای اقتصاد کشور حیاتی بوده و یا دچار نابه‌سامانی و بدی مدیریت شده باشد، به‌کنترل خود درآورد.

به‌این وسیله دولت توانست کمپانی‌های آمریکایی «آی. تی. تی»، «فورد»، «الستون پورنیا» (Ralston Purina) و... را به‌مالکیت عمومی درآورد. به‌گونه‌ای که در سال ۱۹۷۳، دولت شیلی مالک ۸۰ درصد تولید صنعتی کشور که چهارصد موسسه را دربر می‌گرفت و ۶۰ درصد تولید خالص ملی را داشت، شد.

#### ج: اصلاحات ارضی

لزوم انجام اصلاحات ارضی به‌ویژه در اواخر دهه‌ی ۶۰ میلادی به‌خوبی مشهود بود. استثمار شدید، دهقانان کم زمین و بی‌زمین را وادار به‌اشغال برخی از زمین‌های قابل کشت کرد. دولت دموکرات مسیحی به‌سرپرستی «ادواردو فری» (پدر)، دست به‌انجام اصلاحات ارضی ناقصی زد که در نتیجه‌ی آن  $\frac{1}{3}$  روستاییان هیچ چیز دریافت نمی‌داشتند. با به‌روی کار آمدن «آکنده»، دهقانان خواهان گسترش اصلاحات ارضی شدند. در این باره نیز اعضای کابینه دارای نظر واحدی نبودند. بیش‌تر سوسیالیست‌ها به‌رهبری دبیر کل آن حزب «کارلوس آلتامیرانو» و «ماپو»، خواستار دولتی کردن بسیاری از مزارع بودند. «میر» نیز از این برنامه پشتیبانی می‌کرد. در حالی که حزب کمونیست و حزب رادیکال از تعارنی کردن باغ‌ها و مزرعه‌های قابل کشت جانبداری می‌کردند. در این طرح کشاورزان می‌توانستند ضمن کار در تعاونی‌ها، قطعه زمینی نیز برای خود داشته باشند. ابتدا قرار بر این شد که در مرحله‌ی فعلی تمام زمین‌هایی که بیش از ۸۰ هکتار مساحت دارند، مشمول اصلاحات ارضی شوند. اما با اشغال بعدی زمین‌هایی که کمتر از

هشتاد هکتار بودند توسط دهقانان، دولت در برابر مشکل بزرگی قرار گرفت که در این صورت یا باید دهقانان را از این زمین‌ها بیرون کرده و علاوه بر تشمت در کابینه، اتهام خیانت به انقلاب را که از طرف «چپ روان» عنوان می‌شد برای خود بخرد و یا به مخالفین راست این بهانه را بدهد که زیر پا گذاشتن قانون را به آن نسبت دهند و در کنگره سر و صدا راه بیندازند، که باز دولت به قانون «DFL ۵۲۰» استناد کرد که طبق آن هرگاه در ملکیت اعتصاب و یا خرابکاری موجب توقف کار شود، دولت می‌تواند آن را ضبط کند و تا حل مسأله، مدیریت موقتی برای اداره‌ی آن برگمارد. این راه حل دهقانان را آرام کرد، اما از مخالفت راستگرایان نکاست.

برای تضمین و تداوم اصلاحات ارضی، «شورای ملی دهقانان» که در واقع تشکل بزرگ کشاورزان سراسر کشور بود، به وجود آمد. متأسفانه این شورا بیش‌تر نقش مشورتی داشت، نه اجرایی.

مراکز اصلاحات ارضی که کنترل زمین‌های مصادره شده را در اختیار داشتند، باید ۹۰ درصد تولید خود را به دولت تحویل می‌دادند و در برابر، پرداخت حقوق کشاورزان، تأمین ماشین‌آلات، بذر و کود و انجام امور رفاهی به عهده‌ی دولت بود. ۱۰ درصد بقیه به مصرف امور اداری و آبادانی محل می‌رسید. البته دشواری‌هایی که ناشی از عدم تجربه و کمی وقت بود بروز می‌کرد و نیز «شورای ملی دهقانان» در سال ۱۹۷۲، به تجربه، خواهان برقراری شیوه‌ی تعاونی برای اداره‌ی امور مزرعه‌ها شد که به وسیله‌ی دولت مورد بررسی قرار گرفت. اما وقایع ناگوار بعدی به‌گسترش اصلاحات امان ندادند.

البته اصلاحات در زمینه‌های دیگر نیز همان‌گونه که در جدول زیر مشاهده می‌شود، در حال انجام بود. بودجه‌های بهداشت، آموزش، مسکن، تأمین اجتماعی، امور کودکان و... به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت.

سرمایه‌گذاری دولت به میلیون دلار	متوسط ۶۹-۱۹۶۵	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲	۱۹۷۳
بهداشت	۱۳۹/۲	۱۵۴/۲	۲۱۱/۶	۲۴۷/۸	۲۳۷/۲
آموزش	۲۸۱/۹	۳۶۲	۴۳۷/۲	۵۲۴/۲	۳۵۴/۹
مسکن	۱۳۳/۷	۱۰۸/۲	۲۲۹	۲۲۸/۳	۲۲۹/۹
تأمین اجتماعی	۶/۹	۷/۸	۸/۴	۱۰/۶	۵/۳
حمایت از کودکان	۰/۳	۰/۷	۰/۶	۰/۸	۰/۳

منبع: بانک جهانی: شیلی، اقتصادی در حال گذار (واشنگتن، دی. سی، ۱۹۸۰) صفحه ۱۶۵.

بدیهی است گام برداشتن در راهی که آشکارا به نفع بیش تر مردم کشور و در نتیجه به ضرر استعمارگران خارجی و استثمارکنندگان داخلی بود، بی پاسخ گذاشته نمی شد. دولت آمریکا که خود را تضمین کننده ی منافع کمپانی های بزرگ امپریالیستی می دانست، نقش رهبری کننده را در این مقابله داشت و با طرح دسیسه های کوتاه مدت و دراز مدت در تمام عرصه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و اجرای آن به وسیله ی عامل های خود در داخل و خارج کشور، زمینه را برای براندازی دولت مترقی «آلنده» آماده می نمود.

درباره ی ملی کردن صنایع مس، کارشکنی های دولت «نیکسون» شامل جلوگیری از خرید مس ملی شده ی شیلی توسط کشورهای دیگر، نفروختن ماشین آلات استخراج و تصفیه مس و نیز وسایل و قطعه های یدکی مورد لزوم، (که به خاطر آمریکایی بودن کارخانه ها به ناچار از منابع آمریکایی تامین می شد)، بود. در عرصه ی دیگر عدم همکاری بخش بالای مهندسی شیلیایی به ویژه در قسمت تصفیه ی مس بود که به علت پرداخت نشدن حقوق به دلار آمریکا (که در شیلی با درجه ی تورم بالا رسم شده بود)، صورت می گرفت. همه ی این عامل ها به کاهش تولید انجامید و در نتیجه معادن به حال نیمه تعطیل درآمد که از عواقب آن به تعویق افتادن دستمزدها و مهیا شدن زمینه برای تاثیر تبلیغ مخالفان بود. به تدریج اتحادیه ی معدنچیان زیر نفوذ حزب «دموکرات مسیحی» قرار گرفت، اعتصاب های پی در پی شروع و گاه به برخورد با نیروهای انتظامی منجر شد.

دولت شیلی برای تامین کسر بودجه ی خود، دست به دامن بانک های خارجی همچون بانک توسعه ی «ایتر آمریکن» (Inter American) شد. اما دولت آمریکا از پرداخت وام جلوگیری کرد.

درباره ی ملی کردن صنایع اصلی کشور نیز کارشکنی ها به همین منوال انجام گرفت و محاصره ی اقتصادی اعلام نشده علیه شیلی اعمال می شد. این سیاست «دومینواره» صنایع و موسسه های کوچکتر دولتی و غیردولتی را نیز به کاهش تولید و گاه تعطیل کشاند که نتیجه ی آن علاوه بر به تعویق افتادن حقوق کارکنان و بی کاری آن ها، نپرداختن مالیات از سوی کارفرمایان به دولت و فشار بیشتر بر بودجه ی آن بود.

در روستاها، منطقه های کشاورزی و باغداری بخش شایعه های گوناگون، در میان مالکین متوسط و خرده مالکین، مبنی بر این که دولت به زودی دارایی و زمین های شما را نیز ملی خواهد کرد، منجر به عدم کشت زمین ها، فروش ماشین آلات کشاورزی، کشتن دام ها و فروش گوسفندان شد. در موارد بسیاری دامداران، حیوانات خود را از گوهستان ها عبور دادند، به آرزاتین بردند و در آن جا می فروختند و دولت به علت نداشتن برنامه و سیاست مشخص، قادر به مقابله با این تبلیغ ها نبود.

بخش شایعه های مختلف درباره ی مسلح شدن چپ ها و راست های افراطی و جنگ داخلی،

این بهانه را به دست بیش تر اعضای کنگره، داد، تا طرحی را به تصویب برساند که طبق آن ارتش اختیار داشته باشد، خانه ها و محل های کار را در جست و جوی اسلحه و ضبط آن بازرسی کند. این بهانه ی خوبی برای مخالفان دولت بود تا گروه های طرفدار دولت را «خلع سلاح» کنند. چون در هر حال راستگرایان، ارتش را به عنوان نیروی مسلح در کنار خود داشتند. (در جناح چپ تنها عده ی محدودی از افراطی ها اسلحه ی مختصری داشتند).

از طرفی آئنده برای آرام کردن اوضاع و کاستن از دامنه ی تشنج و بلا تکلیفی ملت، این تصویب نامه را امضا کرد که در اکتبر ۱۹۷۲، به مورد اجرا گذاشته شد.

اعتصاب معروف کامیونداران در همین زمان به وقوع پیوست. بهانه ی آن ها، اعتراض به ایجاد سیستم حمل و نقل دولتی بود که در آینده ممکن بود صورت پذیرد.

با این اعتصاب مخالفان دولت چه در داخل کنگره و چه در خارج آن، دست به جار و جنجال زدند و مردم را تشویق به پیوستن به آن ها کردند. آن گاه تشکیلاتی به نام «جبهه ی دفاع ملی» برای حمایت از سندیکای کامیونداران به وجود آوردند.

«جبهه ی دفاع ملی» که از طرف احزاب «دموکرات مسیحی» و «ناسیونال»، رهبری می شد، لایه های دیگری از طبقه ی متوسط و بالای جامعه مانند پزشکان، وکلای دادگستری، بازرگانان و دهقانان مرفه را در خود جای داد.

در حدود ۲۳ هزار کامیون در سراسر کشور از حرکت باز ایستاد و دشواری های فراوانی برای اقتصاد کشور فراهم آورد. در برابر کارگران دست به مصادره ی کارخانه هایی که صاحبان آن ها با کامیونداران اعلام همبستگی کرده بودند، زدند.

اعتصاب یک ماهه ی کامیونداران که پنداشته می شد به قیام عمومی علیه دولت بینجامد از حمایت بیش تر مردم برخوردار نشد و خاتمه یافت.

انتخابات کنگره در ماه مارس ۱۹۷۳، با وجود تورم، کمبود مایحتاج عمومی، وجود صف های طولانی، برای خرید مواد غذایی و رواج بازار سیاه، ۲۳/۹ درصد آرا را نصیب «اتحاد مردمی» و ۵۵/۷ درصد آن را سهم مخالفان کرد (در این کنگره نسبت طرفداران دولت بیش از سابق شد). درصد آرای هر حزب و سازمان به این شرح بود:

اتحاد مردمی؛ حزب سوسیالیست ۱۸/۶ درصد، حزب کمونیست ۱۶/۲ درصد، حزب رادیکال ۳/۸ درصد، مایو ۲/۵ درصد، مسیحی چپ ۱/۲ درصد، عمل مستقل (API) ۰/۸ درصد و سوسیالیست های مردم ۰/۳ درصد.

آرای مخالفان دولت که «کنفدراسیون دموکراتیک» نام داشتند: دموکرات های مسیحی ۲۹/۱ درصد، حزب ناسیونال (ملی) ۲۱/۳ درصد، دموکرات های رادیکال ۲/۳ درصد، رادیکال چپ ۱/۸ درصد و پادنا (Padcna) ۰/۴ درصد.

مخالفان که نتوانسته بودند با کسب  $\frac{۲}{۴}$  آرای کنگره، رئیس جمهور را (بر طبق اصلی از قانون

اساسی)، امتیضاح و برکنار کنند، اکنون برخلاف نام بی‌مسامیانشان راه‌های غیر دموکراتیک را برگزیدند.

اما دولت که در اثر نتیجه‌ی انتخابات ماه مارس کنگره دلگرم شده بود، کوشش خود را متوجه اصلاح سیستم آموزشی کشور کرد.

این برنامه که «موسسه‌ی یکسان شده‌ی ملی» (Escuela Nacional Unida) نامیده می‌شد، هدفش ضمن ایجاد امکان تحصیل رایگان برای همه‌ی کودکان، نوجوانان و جوانان، پرورش انسان نوین بود. انسان آزادی که برده‌ی پول نباشد و قادر به رشد همه‌جانبه‌ی خصایص انسانی خویش باشد. انسانی که آگاه به امر انقلاب بوده و دلبسته‌ی پیشرفت آن باشد. انسانی که از نظر دانش و فن قادر به پیشبرد امر اقتصادی برای جامعه‌ای باشد که در حال گذار به سوسیالیسم است. وزارت آموزش امیدوار بود، تا این هدف را با توأم کردن ویژگی‌های ملی و قومی مردم شیلی، با آرمان‌های مبارزه‌ی زحمتکشان سراسر جهان برای دست‌یابی به حقوق خود پیوند دهد.

کلیسای کاتولیک به این دلیل که برنامه‌ی ارزش‌های مسیحیت را در نظر نگرفته است با آن مخالفت کرد، احزاب مخالف و طبقه‌ی مرفه جامعه نیز به آن پیوستند. برای نمونه حدود هشتصد زنرال و افسر ارتش با انتشار نامه‌ای اعتراض خود را اعلام کردند. بیش‌تر دانش‌آموزان و دانشجویان به حمایت از طرح دولت در خیابان‌ها به تظاهرات پرداختند. میان موافقان و مخالفان برخوردهای صورت گرفت و محصلی از دور هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. در آوریل ۱۹۷۳، دولت برای آرام کردن جامعه این برنامه را به تأخیر انداخت و وزیر آموزش «خورخه تاپیا» (Jorge Tapia) را مأمور مذاکره با حزب دموکرات مسیحی بر سر مواد این برنامه کرد. اما با عدم تمایل آن حزب برای همکاری رویه‌رو شد. اغتشاش ادامه یافت، خرابکاری‌هایی که به‌راست‌ها و چپ‌های افراطی نسبت داده می‌شد شدت گرفت. روزنامه‌ها و مطبوعات جناح‌های مختلف یکدیگر را مورد حمله قرار می‌دادند. دیوارها از شعارهای گوناگون پر شد. از جمله لغت «چاکارتا» بر دیوارها نقش بست، (اشاره به کشتار ۸ سال پیش) نیروهای مترقی در اندونزی، در برابر ملیون‌ها تن از کارگران، دهقانان، محصلین، معلمان، دانشگاهیان و... در تظاهرات روز اول ماه مه در سراسر کشور شرکت کردند و خواهان گسترش اصلاحات در همه‌ی زمینه‌ها شدند. در پی این خواسته دولت اعلام کرد همه‌ی زمین‌هایی را که بیش از چهل هکتار هستند، به‌زودی میان دهقانان تقسیم خواهد کرد.

در اواسط سال ۱۹۷۳، دولت توانست، اعتبار بانکی لازم را از کشورهای اروپای غربی، برای خرید کالاهایی که نمی‌توانست از آمریکا سفارش دهد، از آن کشورها به‌دست آورد. همچنین بیش از ۷۵۰ میلیون دلار اعتبار و وام از اتحاد شوروی و سایر کشورهای بلوک شرق و کشورهای آمریکای لاتین دریافت کرد. وضعیت جدید می‌توانست وابستگی کشور را به ماشین‌آلات و ابزار



یدکی ساخت آمریکا کم کرده، به اقتصاد رونق تازه‌ای داده و با گسترش اصلاحات، شیلی را در راه استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی به پیش براند و برای همین بود که امپریالیزم آمریکا توطئه‌های خود را که شکل آشکارتری گرفته بودند، شدت بخشید. «نیکسون» و «کیسینجر» از مداخله‌ی نظامی آمریکا صحبت به میان آوردند و برخی از سیاستمداران راستگرا به خاطر نجات مین، خواهان مداخله‌ی خارجیان شدند. اکنون دیگر ژنرال‌ها خشم خود را آشکارا علیه دولت اعلام کردند و افسرانی را که با آن‌ها همراهی نمی‌کردند، به‌مرد نبودن متهم می‌ساختند. در ۲۹ ژوئن ۱۹۷۳، هنگ دوم زرهی دست به کودتای بی‌رمقی زد که با هوشیاری ژنرال «کارلوس پراتز»، به آسانی و بدون خونریزی خنثا شد. این پیروزی آسان، توهمی را در میان دولتیان و هواداران آن بوجود آورد، که در آینده نیز هرگونه کودتایی را می‌توانند به‌سادگی سرکوب کنند. در ضمن کارگران با استفاده از جوی که در اثر این پیروزی به‌دست آمده بود، حدود ۳۵۰ کارخانه‌ی دیگر را به‌تصرف درآوردند و خواهان ملی شدن آن‌ها شدند.

رئیس‌جمهور که از سوی مخالفان متهم به ناتوانی در کنترل اوضاع کشور شده بود، درخواست این اختیارات را از کنگره برای برقراری نظم و امنیت کرد، اما کنگره خواسته‌ی او را رد کرد. در این حال «آلنده» برای رسیدن به توافق با مخالفان، کابینه‌ی خود را ترمیم کرد. اما حزب دموکرات مسیحی خواستار ورود نظامیان به کابینه شد و حزب ناسیونال هرگونه توافق را بسا دولت رد کرد. در نتیجه تمام ماه ژوئیه ۱۹۷۳، صرف رسیدن به نقطه‌ی مشترکی با دموکرات‌های مسیحی شد و سرانجام قرار بر این شد که کابینه‌هایی برای بررسی موارد اختلاف و حل آن‌ها به‌وجود آید. اما به‌علت کارشکنی راستگرایان در حزب دموکرات مسیحی، این کمیته‌ها هرگز تشکیل نشد.

در ۲۶ ژوئیه، «آرتور آرایا»، فرماندهی نیروی دریایی که از طرفداران «آلنده» بود، ترور شد. در همین زمان اعتصاب دوباره‌ی کامیونداران شروع شد. آن‌ها مدعی بودند گویا این دولت است که با ندادن ابزار یدکی به آن‌ها در صدد نابودیشان است. در اوایل اوت «آلنده» نظامیان را رد کابینه خود کرد، ژنرال «کارلوس پراتز» وزیر دفاع، «آدمیرال» «رائول مونترو»، وزیر دارایی و ژنرال هوایی «سزار روئیز» وزیر رفا عومومی شدند. در ۱۷ اوت ملاقات «آلنده» و «پاتریسیو ایلوین» (Patricio Aylwin) (بعدها رهبر حزب دموکرات مسیحی در سال ۱۹۹۰ رئیس‌جمهور شایسته‌ای در بر نداشت.

و اما آنچه امروز مشخص شده این است که دولت آمریکا، از اواسط سال ۱۹۷۲، تصمیم به براندازی حکومت شیلی داشت، و از این رو تمام اهرم‌های اقتصادی، سیاسی، تبلیغاتی و نظامی خود را برای رسیدن به این هدف به‌کار انداخته بود. طبق اسناد کنگره‌ی آمریکا، دولت «نیکسون» ۸ میلیون دلار، در اختیار سازمان «سیا» برای انجام عملیات «ناپایدار سازی» در شیلی گذاشته بود.<sup>۴</sup> لغت «ناپایدار سازی» (Destabilization) پس از این عملیات وارد زبان انگلیسی

البته این پول شامل رقم‌های مخفی و نیز مبالغی که کمپانی‌های «U.F»، «I.T.T» و... میان مخالفین پخش می‌کردند، نمی‌شد.

برای همین بود که کوشش‌های بی‌وقته‌ی حکومت برای مذاکره و رسیدن توافقی با مخالفین به‌بن‌بست می‌رسید. چون برای کامیاب شدن کودتا، باید در کشور اغتشاش و آشوب ادامه یابد و مخالفین حکومت آشکارا، لزوم انجام آن را پیشنهاد کنند! پس از شکست گفت و گوی «آنده» و «ایلوین»، هیاتی از ژنرال‌ها، با ژنرال «پراتز» ملاقات کردند و عدم اعتماد خود را نسبت به‌او اعلام داشتند. (پیش از این زنان این ژنرال‌ها در برابر محل کار ژنرال «پراتز» تجمع و او را به‌مرد نبودن، متهم کردند.)

ژنرال «پراتز»، وزیر دفاع و فرماندهی کل ارتش در ۲۱ اوت استعفا داد و ژنرال «پینوشه» جای او را گرفت، زیرا هم «آنده» و هم «پراتز» معتقد بودند که «پینوشه» به‌قانون اساسی و اجرای آن وفادار است. سپس جای آدمیرال «رائول مونترو» را، آدمیرال «خوزه توری یو مینو» (José toribio Merino)، گرفت. جالب است که ژنرال «سزار روئیز» فرماندهی نیروی هوایی به‌وسیله‌ی خود «آنده» برکنار شد.

روز بعد نمایندگان حزب دموکرات مسیحی و حزب ناسیونال در کنگره بیانیه‌ای صادر کردند، ضمن آن دولت را به‌قانون‌شکنی متهم ساختند و از نظامیان داخل کابینه خواستند که هرچه زودتر به‌این اوضاع خاتمه دهند.

در اوایل سپتامبر «آنده» پیشنهاد فرماندم عمومی را برای تشکیل مجمع قانون اساسی داد، اما حادثه‌هایی از این خواسته‌ی او پیشی گرفتند.

آنچه به‌دولت «اتحاد مردمی» و شخص «آنده» مربوط می‌شود این است که ری به‌دموکراسی و حکومت قانون پای‌بند بود و همان‌گونه که اعلام کرده بود، جز از طریق اعمال قانون، برای بهبود وضع مردم و توسعه‌ی اقتصادی کشور قدمی برنخواهد داشت. او خراستار گذار مسالمت‌آمیز به‌سوسیالیزم بود. او هیچ‌گاه تصور نمی‌کرد هرگاه منافع امپریالیزم به‌خطر افتد، به‌سادگی دموکراسی ۱۳۰ ساله‌ی کشورش را (با همه‌ی افت و خیزهایی که داشت) به‌زیر پاشنه‌های آهنین سرمایه‌له خواهد کرد.

«فیدل کاسترو»، نخست‌وزیر (بعدها رئیس‌جمهور) کوبا، طی اقامت ۲۰ روزه‌ی خود در دسامبر ۱۹۷۱، خوش‌خیالی «آنده» و سایر رهبران حکومت مترقی شیلی را درباره‌ی ساختن سوسیالیزم زیر سایه‌ی سرنیزه‌ی امپریالیزم و ارتش وابسته به‌آن مورد پرسش قرار داده بود.<sup>۶</sup> برای براندازی دیگر مقدمه‌چینی زیادی لازم نبود. ارتش مراسم سان و رژه‌ی هر ساله را که در روز جشن ملی شیلی (۱۹ سپتامبر) انجام می‌شد، بهانه‌ای برای آوردن تیرو به‌پایتخت<sup>۷</sup> کرد. روز سه‌شنبه ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳، برای انجام کودتا تعیین شد. ابتدا ناوگان مستقر در «والپارزو»،

در ظاهر برای حضور در مانور مشترک سالیانه با نیروی دریایی آمریکا، که در حوالی شیلی استقرار یافته بود، بندر را ترک کرد و شب هنگام با دستورالعمل‌های لازم، برای ژنرال‌های کودتاجی به «والپارزو» بازگشت و سحرگاهان، آن شهر را به‌تصرف درآورد.

نیروی هوایی، هواپیماهایش را برای مصون ماندن از خطر احتمالی به‌جنوب می‌فرستد. پیش از سپیده‌دم، نیروی زمینی شهر «کن‌سپسیون» (Concepcion) در جنوب پایتخت را به‌تصرف در می‌آورد. اما نبرد اصلی در «سانتیاگو» و در اطراف کاخ ریاست جمهوری اتفاق می‌افتد. «آئنده» ارایل صبح از شورش نیروی دریایی مطلع می‌شود و بلافاصله خانه‌اش را به‌طرف «لاموندا» ترک می‌کند. «کارابی نروس»<sup>۱</sup> یا پلیس ملی شیلی، که وظیفه‌ی دفاع از رییس‌جمهور را بر عهده داشت، کاخ را رها می‌کند و «آئنده» را با عده‌ای از هوادارانش، تنها می‌گذارد. بلافاصله پس از پیروزی کودتا که در میان مردم شیلی به «یازدهم» معروف شد، «پینوشه» کنگره را بست، احزاب «اتحاد مردمی» را غیرقانونی اعلام کرد (فعالیت بقیه‌ی احزاب تا سال ۱۹۷۷ تعطیل و پس از آن غیرقانونی اعلام شد). روزنامه‌ها و مطبوعات مترقی از چاپ بازداشت شدند، کتاب‌ها سرزنده و پس از آن سانسور شدند. تمام اداره‌ها و موسسه‌های دولتی، از جمله مدارس و دانشگاه‌ها «پاکسازی» شد. در راس هر اداره‌ای، نظامیانی که حتا برخی از آنان بازنشتگان بودند، قرار گرفتند. بی‌رحمی و قسارت «خوتتا» (شورای نظامیان)، برای کشور کوچکی چون شیلی باورنکردنی بود. صدها تن در همان ۲ روز اول کودتا کشته شدند. فعالان احزاب «اتحاد مردمی» بی‌رحمانه گرفتار و برخی بلافاصله اعدام شدند. معلمان، دانشجویان و اعضای اتحادیه‌های کارگری و دهقانی ساکن پایتخت و خلاصه هر کسی را که با حکومت «آئنده» ارتباط داشت و یا به‌طریقی از آن پشتیبانی کرده بود، دستگیر کردند و به‌استادیوم مرکزی شهر بردند. برای حفظ ظاهر اجزای فیلمبرداری از بازداشت‌شدگان را در میدان استادیوم دادند، به‌شرط آن که خبرنگاران با بازداشت‌شدگان صحبت و مصاحبه نکنند و فیلم‌برداری در جلوی ماموران صورت بگیرد.

تعداد اسیران این مکان به‌حدود هفت هزار نفر رسید، اما وحشت واقعی در رختکن‌های طبقه‌ی زیرین اتفاق می‌افتاد.

«دیک باربر مایت» (Dick Barbor Might)، روزنامه‌نگار انگلیسی بازداشت شده به‌وسیله‌ی کودتاجیان می‌گوید: «چند نفر را دیده‌ام است که برده‌اند و پس از بازگشتن سر و صورتشان خون‌آلود و استخوان‌هایشان به‌ضرب قنداق تفنگ شکسته بود... سپس می‌گویند: برخی را که برده بودند، من دیگر هرگز ندیدم.»

«پیتر کورن بلا» (Peter Kornbluh)، مدیر پروژه‌ی اسناد امنیتی آمریکا می‌گوید: «از همان روزهای اول معلوم شد که ژنرال پینوشه و نظامیان حاکم قصد ندارند کسی را به‌عنوان گروگان (زندانی) نگهدارند. در ۹۰ روز اول کودتا، دولت آمریکا اطلاع پیدا کرد که ۳۲۰ نفر کشته

شده‌اند، ۱۳۲۵۰ نفر دستگیر، سپس شکنجه و ناپدید شدند. با این حال دولت آمریکا در آن هنگام و با وجود این گونه اطلاعاتی که داشت، کمک‌های فوری نظامی و مالی خود را به‌رژیم آغاز کرده و ادامه داد تا آن را سرپا نگهدارد.

ده‌ها تن از همکاران «آلنده»، از جمله وزیران کابینه به‌منطقه‌های سرد جزیره‌ی «داسن» (Dawson)، در تنگه‌ی «مازلان» فرستاده شدند. زندان «پیساگوا» (Pisagua) در شمال و زندان جزیره‌ی «کوریکیئا» (Quriquina) در خلیج «تالکا هوانو» (Talcahuano) از زندانی پر شدند. بسیاری از کشور گریختند که به‌تدریج تعداد آنان در سراسر دنیا به یک میلیون نفر رسید.

دو ماه پس از کودتا، پلیس مخفی رژیم به نام «دینا» (DINA) که مخفف جمله‌ی Dirección de Inteligencia Nacional بود، تحت سرپرستی سازمان «سیا» تشکیل شد که بیش‌تر کارکنان آن از ارتشی‌ها بودند و اغلب برای کارآموزی به‌برزیل و آفریقای جنوبی فرستاده شده بودند.

«خوزه زالاکت» (Jose Zalaquett) از وکلای حقوق بشر می‌گوید: «هدف «دینا» این بود که گروه‌های ویژه‌ای را تربیت کند که هر یک در امور یک حزب و یا سازمان مخالف، تبحر داشته باشند و بتواند آن را بطور منظم و مخفیانه ریشه‌کن سازند، بدون این که مجبور به جواب‌گویی به کسی و یا اعتراف باشند. زیرا می‌دانستند که اندیشه‌ی عمومی شیلی و جهان مخالف این جنایت‌ها هستند.» او سپس می‌گوید: «سرهنگ (بعدها ژنرال) «مانوئل کنتره راس» (Manuel Contreras)، رئیس «دینا»، هر روز صبح زود، صبحانه‌اش را با «پنوشه» می‌خورد و سپس به‌اتفاق به‌مقر حکومتی می‌رفتند، واضح است که آن‌ها درباره‌ی چگونگی مبارزه با گرسنگی گفت و گو نمی‌کردند.»

دکتر «شیلا کاسیدی» (Dr. Sheila Cassidy)، پزشک جوان انگلیسی، یکی از کسانی بود که آن زمان گرفتار شده بود. او می‌گوید: «سوار ماشینم کردند، چشم‌هایم را بستند و همان‌جا سلی جانانه‌ای تارم کردند. پس از دور زدن‌های بسیار در خیابان‌های «سانتیاگو» مرا به‌محللی بردند که بعدها فهمیدم «ویلی گریمالدی» (Casa Grimaldi) است. مرا به‌تختی بستند و چیزی را به‌آلت زانم فرو بردند. درد وحشتناک بود. چنین چیزی را هرگز تصور نمی‌کردم، تمام بدنم متشنج شده بود. به‌من گفته شد: هرگاه تصمیم به‌حرف زدن گرفتی انگشتت را بالا ببر، انگشتم را بالا بردم! او ادامه می‌دهد: «مدتی بعد مرا به‌شماره‌ی ۳۸ خیابان لندن در مرکز سانتیاگو بردند. در آن‌جا زن جوانی را دیدم که به‌وسیله‌ی سگ مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود، آخر آن‌ها سگ‌هایی را برای این کار پرورش داده بودند، آنان روی آلت تناسلی زن مزبور موثنی را قرار داده بودند.» دکتر «شیلا» در دنباله‌ی مصاحبه‌ی خود می‌گوید: «دینا زن‌ها را در برابر شوهرانشان و یا کودکان را در مقابل مادرانشان شکنجه می‌داد تا اقرار کنند.»

بی‌جهت نیست که این محل‌ها را «کاخ‌خنده» نام نهاده بودند، چون سرنوشته‌ی بیش‌تر اسیران آن‌جا دیوانگی بود.

«پابلو پرل من» (Pablo Perelman)، فیلمساز می‌گوید: «خورخه مولر سیلوا» جوان ۲۷ ساله‌ای بود که کارش فیلمبرداری بود، او را به خاطر فیلمبرداری در فیلم «نبرد در شیلی» گرفتند، به «ویلا گریمالدی» بردند و زیر شکنجه کشتند.»

«کارلوس فلورس» (Carlos Flores)، فیلمساز دیگر در حالی که گریه می‌کرد گفت: «خورخه مولر سیلوا»، یک جوان بورژوازی تمام حیار بود، نه یک انقلابی، او را بردند و کشتند. آن روزها بیهوده کوشیدم این درد را فراموش کنم، گویی آن زمان، گاه گریه کردن نبود...»

در سال ۱۹۷۷ تعداد کارکنان «دینا» به ده هزار نفر می‌رسید. خبرچین‌های این سازمان ۲ تا ۳ برابر افراد اصلی بودند. کار آن‌ها باز کردن نامه‌ها، گوش دادن به تلفن‌ها، گذاشتن دستگاه‌های استراق سمع، سانسور رسانه‌های گروهی، مطبوعات و کتاب‌ها، بازدید خانه‌ها و محل‌های کار، پرونده‌سازی و سپس شکنجه و نابود کردن افراد بود.

به گونه‌ای که «حقو بین‌الملل» بسیاری از شکنجه‌ها و سربره‌نیست کردن مخالفان را به این سازمان نسبت می‌دهد.

هدف ماه‌های اول «دینا»، اعضای حزب کمونیست و «میر» بودند، «پینوشه» گفته بود: «آن‌ها را شکنجه کنید تا آواز بخوانند.»

«دینا» عملیات خود را به خارج از کشور نیز گسترش داد. نام این عملیات «گنדר» بود و با همکاری سایر دیکتاتورهای آمریکای لاتین صورت می‌گرفت. «پینوشه» معتقد بود عملیات «سیاه» برای نابودی شورشیان چپ در جهان ناکافی است!

یکی از نتیجه‌های عملیات «گنדר»، کشتن ژنرال «پراتز» و همسرش در ۳۰ سپتامبر ۱۹۷۲ بود. او که بلافاصله پس از کودتا به «بوئنوس آیرس» فرار کرده بود، باید کشته می‌شد، چون زیاد می‌دانست. «سوفیا پراتز» می‌گوید: «به پدرم تلفن‌های تهدیدآمیزی می‌شد، ولی چون پدر و مادرم گذرنامه نداشتند، نتوانستند از آرژانتین خارج شوند، سرانجام بمبی در ماشین آن‌ها منفجر شد.»

جنایت دیگر عملیات «گنדר»، کشتن «آرلاندو لته لیر» (Orlando Letelier) سرسیالیست بود که پیش از آن، سفیر شیلی در آمریکا و چند روز پیش از کودتا وزیر دفاع حکومت «آلنده» شده بود (پینوشه فرماندهی کل ارتش شده بود)، بعد از کودتا دستگیر و پس از مدتی اسارت به خارج فرستاده شد. اما در ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۶ به وسیله‌ی بمبی که در اتومبیلش کار گذاشته شده بود، کشته شد. این جنایت که در واشنگتن پایتخت آمریکا اتفاق افتاد، به اعتراض‌های شدید داخلی و نیز افکار عمومی آمریکا و جهان منجر شد و سرانجام رژیم پینوشه را واداشت تا در اوت ۱۹۷۷ «دینا» را که بسیار بدنام بود، منحل کند و پلیس مخفی دیگری را به نام «سی. إن. آی» (Central Nacional de Informaciones) که در ظاهر وحشیگری کمتری داشت سازمان دهند. «سی. إن. آی» (C.N.I.) که افراد تشکیل‌دهنده‌ی آن به تقریب، همان کارکنان «دینا» بودند،

به شکجه و سر به نیست کردن مخالفان تا پایان رژیم نظامی ادامه دارد. از جمله در ماه مارس ۱۹۸۵، سه تن از اعضای حزب کمونیست که یکی معلم، دیگری جامعه‌شناس و سومی یک هنرپیشه بازنشسته بود، ربوده شدند و اجسادشان با گردن‌های بریده در جاده‌ای در اطراف «ساتیاگو» پیدا شد. این جنایت، خشم همگانی را برانگیخت و به مبارزه‌ی مردم شیلی ارج تازه‌ای بخشید.

ژنرال «اگوستو پینوشه» که بود؟ او همچون ژنرال «سرهاتو» دیکتاتور اندونزی، ژنرال ناشناخته‌ای بود. برای نمونه «ادواردو فری» (پدر)، رئیس جمهور سابق، روز بعد از کودتا پرسید، این پینوشه کیست؟ در ابتدا حتا اربابان امپریالیست نیز از کفایت او اطمینان نداشتند، به گونه‌ای که قرار بر این بود فرماندهان نیروهای سه گانه‌ی زمینی، هوایی و دریایی به نوبت ریاست «خوتتا» را در دست بگیرند و کشور را اداره کنند. اما «پینوشه» خیلی زود توانست قابلیت‌های خود را در سرکوب مردم و ایجاد اختناق نشان دهد، رقبا را کنار زند و سرانجام در اواخر سال ۱۹۷۴ خود را رئیس جمهور کشور بخواند.

از هنگام کودتا تا سال ۱۹۷۴، یعنی در طول حدود یک سال، چهارصد شرکت ملی و یا شرکت‌هایی که توسط دولت اداره می‌شدند، به بخش خصوصی واگذار شد. کمپانی‌های بزرگ امپریالیستی پیروزمندانه برای غارت کشور بازگشتند و در روستاها، اصلاحات ارضی متوقف شد. بیش‌تر زمین‌ها دوباره به اربابان و مالکین خارجی بازگردانده و کمک‌های دولتی به کشاورزان قطع شد. تعداد کارمندان وزارت کشاورزی که در سال ۱۹۷۳، بیست و هفت هزار نفر بود، در سال ۱۹۸۰ به پنج هزار نفر رسید. بسیاری از دهقانان به علت وضعیت بد زندگی، روستاها را رها کردند، به شهرها آمدند و آگونک‌نشین‌های جدیدی را به وجود آوردند. دولت برای تامین کسری بودجه‌ی خود که ناشی از نداشتن منابع بزرگ ثروت ملی، پرداختن مالیات توسط شرکت‌های غاصب فراملی، خریدهای کلان اسلحه و سایر کالا‌هایی که امپریالیزم خرید آن‌را، دیکته می‌کرد و نیز ریخت و پاش‌ها و دزدی‌های کلان صاحبان قدرت، بود، اقدام به گرفتن وام از منابع خارجی مانند «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» کرد. چنان که در سال ۱۹۸۲، قرض خارجی شیلی به هفده میلیارد دلار رسید. وام‌هایی که همیشه نه اصل آن بلکه بهره‌ی بهره‌ی... آن را باید بپردازد.

(لازم به ذکر است که کمپانی‌های امپریالیستی ویژه‌ای وجود دارند، که در شرایطی که دولت‌ها قادر به پرداخت وام‌های خود نیستند، این وام‌ها را از بانک‌های مرکزی آن کشورها می‌خرند، یعنی در قبال وثیقه‌هایی مثل صنایع و منابع بزرگ ملی، پرداخت وام آن کشورها را تقبل می‌کنند و چون اغلب در زمان تعیین شده‌ی بانک‌های مرکزی قادر به پرداخت وام جدید و بهره‌ی آن نیستند، آن صنایع و منابع ملی بزرگ را تصرف می‌کنند، چنین حالت‌هایی به تازگی در اندونزی، کره جنوبی و... پیش آمد.)

رژیم «پینوشه» با آزاد گذاردن دست غارتگران داخلی و خارجی به گسترش فقر در شهرها و روستاها دامن زد. درصد بیکاری که در سال ۱۹۷۴، ۹/۲ درصد بود، در سال ۱۹۸۳ به ۲۸/۹ درصد رسید. در نتیجه در نبودن تامین اجتماعی،  $\frac{۱}{۳}$  جمعیت این کشور ۱۲ میلیونی در زیر خط فقر، آن هم با مقیاس کشورهای عقب نگه داشته شده، زندگی می کردند. از سوی دیگر آنهایی که سرمایه‌هایشان با سرمایه‌های امپریالیستی به طریقی گره خورده بود و اغلب نقش دلال را میان سرمایه‌های خارجی و سرمایه‌های داخلی بازی می کردند به ثروت‌های هنگفتی دست یافتند که باید به کار می افتاد، اما به علت عدم توانایی برای سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی و مفید به حال جامعه که از طرف سرمایه‌داری انحصاری فراموشی به آن‌ها تحمیل شده بود، لاجرم پول‌هایشان را در بخش‌هایی مانند معاملاتی زمین و ساختمان‌سازی به کار انداختند. این سرمایه‌گذاری‌های ساختمانی به علت گرانی مصالح مورد نیاز، ناشی از تورم فزاینده و بورس بازی زمین، محصول‌های گرانی پدید می آوردند که نه تنها برای رفاه بیشتر فقیران جامعه نبود، بلکه با «ثابت»<sup>۱۰</sup> کردن سرمایه‌های موجود در کشور به گسترش تورم باز هم می افزودند. پس در کنار آسمان‌خراش‌ها، میلیون‌ها خانوار یا در آلرنک‌ها زندگی و یا این که آپارتمان‌های کوچکشان را گاه با یکی دو خانواده‌ی دیگر تقسیم می کردند. در برابر کاخ‌های باشکوه، هزارها کوخ پدید آمد. فقر؛ فساد، اعتیاد، فحشا، عدم تعادل فکری و روانی، جنایت و اختلاف‌های خانوادگی به وجود آورد. طبقه‌ی متوسط جدید تحصیل کرده‌ای با لباس‌های اتر کشیده، کیف‌های «سامسونت» و تلفن‌های «موبایل» که وظیفه‌ی کارپردازی وضع موجود را داشتند، در خیابان‌ها ظاهر شدند. دستاوردهایی چنین، به معجزه‌ی «پسرهای شیکاگو»<sup>۱۱</sup> معروف شد و دستگاه‌های تبلیغاتی غرب لزوم پیچیدن این نسخه را برای سایر کشورها نیز اعلام کردند. در این میانه عده‌ای نیز که به کانون قدرت نزدیک‌تر بودند با استفاده از وحشت موجود، بر جان و مال مردم مسلط شدند.<sup>۱۲</sup>

در عرصه‌ی بهداشت و درمان، در مجاورت بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی خصوصی که تنها  $\frac{۱}{۳}$  جمعیت بیمه شده‌ی کشور را پوشش می داد، بقیه‌ی مردم به بیمارستان‌های دولتی و مراکز بهداشتی شهرداری‌ها حواله می شدند که بودجه‌ی آن‌ها بسیار کمتر از سال ۱۹۷۲ شده بود و صف‌های طولانی ۲۴ ساعته‌ی برابر آن‌ها نشانی از درماندگی مردم داشت.

درباره‌ی مسایل آموزشی، امکان دسترسی کودکان و جوانان به تحصیلات ابتدایی و بالاتر به شدت محدود شد. دانش، با پول قابل دسترس شد.

طبقه و قشرهای متوسط و پایین مانند کارمندان اداره‌ها، آموزگاران و نیز محصلان برای گذران زندگی مجبور به انجام کارهای دیگری در ساعات‌های فراغت خود، همچون دست‌فروشی، میوه‌چینی، مسافرنکشی و... شدند. در کنار این‌ها، رسانه‌های گروهی به‌ویژه تلویزیون به تبلیغ و تشویق شیوه‌ی زندگی آمریکایی پرداختند. شیوه‌ای که هدف آن پرورش

مصرف‌کننده‌ی بی‌مغز بود.

کالاها، کیفیت خوب خود را از دست دادند تا سود ناشی از ابزار یدکی، چندین برابر سود فروش اصل یک ماشین و یا دستگاه باشد. تعویض جای تعمیر را گرفت و شیلی نیز همچون بسیاری از منطقه‌های جهان به انبار قطعه‌های قراضه تبدیل شد. در سال ۱۹۹۲، جمعیت پایتخت این کشور ۱۳ میلیونی به ۴/۵ میلیون نفر رسید. با توسعه‌ی بی‌رویه‌ی شهر، آب‌رسانی ناقص، نبود فاضلاب، بدی سیستم جمع‌آوری زباله، محیط زیست به شدت آسیب دید. دود ناشی از توسعه‌ی بی‌رویه‌ی کارخانه‌ها، کارگاه‌ها و آگزوز اتومبیل‌ها، «ساتیاگو» را به یکی از آلوده‌ترین شهرهای تمام نیمکره‌ی غربی تبدیل کرده است.

در این هنگامه و با وجود سرکوب شدید اتحادیه‌های کارگری، مخالفت با رژیم، اوج تازه‌ای گرفت. در فوریه‌ی ۱۹۸۲، «توکاپل خیمه‌نر»، رهبر اتحادیه‌ی کارکنان خدمات عمومی که از طرفداران سابق «پینوشه» بود و اکنون برای رژیم، خطرناک تشخیص داده می‌شد، توسط «سی. إن. آی» ربوده و برای زهرچشم گرفتن از دیگران به طرز فجیعی کشته شد. (جسد او را در یک تاکسی رها شده در گوشه‌ای پیدا کردند.) با این حال مبارزه‌ی مردم ادامه یافت. در ۱۱ ماه مه ۱۹۸۳، اعتصاب عمومی یک روزه‌ای پایتخت شیلی را به کلی فلج کرد و پس از آن بود که اعتصاب‌ها و تظاهرات بُعد تازه‌ای یافتند.

رهبری اعتصاب‌ها و تظاهرات که ابتدا به دست اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های زنان بود، به تدریج به درخواست خود این سازمان‌ها، به احزاب مخالفی سپرده شد که بیش‌تر، پیش از کودتا در صحنه‌ی سیاسی کشور فعال بودند.

حزب دست‌راستی «ناسیونال»، پس از کودتا و بازگشت امپریالیزم، وظیفه‌ی خود را تمام شده دانست و اعلام کرد، میهن‌پرستی ایجاب می‌کند که خود را منحل نماید. سپس اعضای آن به خدمت رژیم «پینوشه» درآمدند.

کلیسای کاتولیک در ابتدا از کودتای «پینوشه» حمایت کرد. اما با گسترش وحشت در شیلی که دامن دموکرات‌های مسیحی و سخن‌گویان کاتولیک را نیز گرفت، کاردینال «رائول سیلوا» را واداشت که از حقوق بشر دفاع کند و کمک‌هایی را به خانواده‌ی ناپدیدشدگان ارایه دهد، گرچه هنوز هم بسیاری از اسقف‌ها، با او مخالف بودند.

حزب دموکرات مسیحی که ابتدا از مرگ رهبر خود، «ادواردو فری» (پدر) (در ژانویه‌ی ۱۹۸۲)، دچار سردرگمی شده بود، با رهبری جدیدی که به‌ر سیله‌ی «گابریل والدیز» اصرار می‌شد، برای بالا بردن روحیه‌ی افراد خود و به تقلید از شیوه‌ای که مبارزان ایرانی برای مقابله با شاه به کار می‌بردند، دست به تکثیر نوارهای کاست و پخش آن در میان مردم زد.

حزب سوسیالیست که صدمه‌ی زیادی دیده بود، درگیر بحث‌ها و اختلاف نظرهای پایان‌ناپذیری شد. این حزب به دو گروه اصلی تقسیم شد. یک گروه خود را همچنان طرفدار



خط مشی سابق حزب دانست و به «آندیست» معروف شد. گروه دیگری که تحت تاثیر سوسیال دموکراسی اروپا واقع شده بود، «سوسیالیست‌های نو» نامیده شد که آماده بود با دموکرات‌های مسیحی همکاری نزدیک داشته باشد. (این دو گروه در سال ۱۹۸۹ دوباره به هم پیوستند.)

در سال ۱۹۸۰ حزب کمونیست که با وجود سرکوب شدید و تلفات فراوان زنده مانده بود، با وجود داشتن سابقه‌ی طولانی مبارزه‌ی صلح‌آمیز، با الهام از انقلاب‌های ایران و نیکاراگوئه و شباهت رژیم‌های «شاه» و «سوموزا»، با رژیم «پینوشه» و اوج‌گیری مبارزه‌ی مردمی، شعار قیام همگانی علیه این رژیم را داد و در رابطه با همین سیاست، از اقدام مسلحانه‌ی «جبهه‌ی میهن‌پرستان مانوئل رودریگز»<sup>۱۳</sup> که افراد آن بیشتر از جوانان ساکن آلونک‌نشین‌ها بودند، پشتیبانی کرد.

در ماه‌های اوت - سپتامبر ۱۹۸۳، احزاب دموکرات مسیحی، سوسیالیست‌های نو، رادیکال و گروه‌هایی که به‌تازگی پای به‌میدان سیاست گذاشته بودند، مانند گروه‌های طرفدار حقوق بشر (بیش‌تر به حزب سبزها، در کشورهای اروپایی نزدیک بودند.)، اتحاد دموکراسی (A Lianza Democrática) را تشکیل دادند.

حزب کمونیست که از این اتحاد دور نگهداشته شده بود، با همکاری آندیست‌ها و بقایای «میر»، «حرکت دموکراتیک مردم» (Movimiento Democrática popular) را به‌وجود آوردند. اعتراض‌ها، تظاهرات و اعتصاب‌ها سال‌های ۱۹۸۳ - ۱۹۸۶، با واکنشی سریع و خشم‌آلود از طرف رژیم رویه‌رو شد، کشته‌ها و زخمی‌های زیادی بر جای گذاشت و سر و کار عده‌ی زیادی را به «سی. إن. آی» و زندان‌های «پینوشه» انداخت.

در سپتامبر ۱۹۸۶، «پینوشه» از بمبی که «جبهه‌ی میهن‌پرستان مانوئل رودریگز» در سر راهش منفجر کرد، جان سالم به‌د برد. اما پنج تن از محافظانش کشته شدند. این حادثه بهانه‌ای شد تا دستگاه‌های تبلیغ رژیم آن را به معجزه‌ای تعبیر کنند و ضمن ایجاد جار و جنجال زیاد، دامنه‌ی سرکوب خود را افزایش دهند.

«پینوشه»، کاتولیک بود، او هر یکشنبه به کلیسا می‌رفت. در سال ۱۹۸۷، «پاپ» را به‌شیلی دعوت کرد تا دعای خیر او را نصیب رژیم خویش کند و به جهانیان نشان دهد که مردم او را می‌خواهند و در سایه‌اش به‌راحتی و در صلح زندگی می‌کنند. اما تظاهرات شدید مردم نشان داد که آن‌ها «پینوشه» را نمی‌خواهند.

سرانجام دیکتاتور عقب‌نشینی کرد و مجبور شد قولی را که درباره‌ی انجام فراندوم در سال ۱۹۸۹ داده بود، قبول کند. طبق این قول مرحله‌ی دوم حکومت «پینوشه» در صورت رای آوردن در یک همه‌پرسی، آغاز می‌شد. این مرحله شامل ایجاد یک «دموکراسی کنترل شده» بود. یعنی

در هر حال حرف آخر را او، که ارتش را در کنترل داشت، می‌زد.

تاریخ فرزانم ۵ اکتبر ۱۹۸۸ بود. طرفداران «پینوشه» گروه «آری» را تشکیل می‌دادند، و اتحادی به نام «گروه هماهنگ» (concertación) که از ۱۵ حزب مخالف تشکیل شده بود، گروه «نه» را به وجود آوردند. استخوان‌بندی این اتحاد را احزاب دموکرات مسیحی و سوسیالیست تشکیل می‌دادند. (رژیم به احزاب چپ اجازه شرکت نداد).

شور و هیجانی عجیب سراسر کشور را فرا گرفته بود، بیش از ۹۲ درصد مردمی که حق رای داشتند، در این همه‌پرسی شرکت کردند و با وجود همه‌ی دستکاری‌هایی که دولت به نفع خود انجام داد، ۵۴ درصد «نه» و ۴۳ درصد «آری» گفتند. در این صورت «پینوشه» طبق قانون اساسی سال ۱۹۸۰ خود باید مقدمات انتخابات ریاست جمهوری و کنگره را فراهم می‌آورد. سرانجام او با اعلام شرط‌هایی، به این کار تن داد.

شرط‌های «پینوشه» در صورت شکست در انتخابات ریاست جمهوری، به شرح زیر بود:

۱- تا سال ۱۹۹۸، فرماندهی کل ارتش باشد.

۲- فرماندهی کل ارتش به وسیله‌ی رئیس جمهور و هیچ نیروی دیگری قابل تعویض نباشد.

۳- پس از سال ۱۹۹۸، برای تمام عمر سناتور انتصابی و در نتیجه از تعقیب قانونی نیز مصون باشد.

۴- خصوصی کردن اخیر مالکیت‌های دولتی، دست نخورده باقی بماند.

شرط‌های او مورد قبول «گروه هماهنگ» قرار گرفت و تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۸۹، روز انتخابات ریاست جمهوری تعیین شد، کاندیداهای ریاست جمهوری عبارت بودند از «پینوشه» و «پاتریسیو ایلوین» از حزب دموکرات مسیحی.

«گروه هماهنگ» که از انتخاب «ایلوین» پشتیبانی می‌کرد، با شعار «رشد و برابری» وارد مبارزه شد و ۵۵ درصد آرا را نصیب خود کرد. «ایلوین» رئیس جمهور شد.

در ۱۱ دسامبر ۱۹۹۳، دومین انتخابات ریاست جمهوری پس از دیکتاتوری «پینوشه» برگزار شد. در این انتخابات نیز نامزد «گروه هماهنگ» «ادوارد فری» (پسر) با حدود ۵۸ درصد آرا، از نامزد راستگرایان «آرتور اِلساندری»، پیشی گرفت و رئیس جمهور شد.

در پاییز سال ۱۹۹۸، سناتور انتصابی مادام‌العمر «اگوستو پینوشه» که برای معالجه به انگلستان رفته بود، به درخواست دولت اسپانیا در لندن بازداشت شد. دولت اسپانیا خواهان استرداد او به علت کشتار اتباع اسپانیایی در شیلی شد. پس از آن دولت‌های فرانسه، سوئیس و بلژیک نیز همین درخواست را کردند. افکار عمومی شیلی و جهان نیز خواستار محاکمه‌ی او شدند. اما در نهایت دولت انگلستان تحت فشار نیروهایی که «پینوشه» را سرکار آورد و

سخنگوهای چون «مارگارت تاچر» نخست وزیر سابق انگلستان داشتند، دیکتاتور را پس از ۱۸ ماه به شیلی برگرداندند.<sup>۱۴</sup> (اول مارس سال ۲۰۰۰).

در شیلی هم اکنون موسیالیست‌ها بر سر کارند و «پیتوشه» همچون همزاد خود «سوارتو» دیکتاتور اندونزی، در معرض محاکمه قرار دارد. در شیلی «وینسر مرس» دوباره به گوش می‌رسد.

## زیرنویس‌ها

۱- «وینسر مرس» سلام «اتحاد مردمی» و ساخته‌ی سرگیو آرتگاه است.

۲- حزب «رادیکال»، دارای نظرات لیبرال دموکراتیک بود این‌ها در سال ۱۸۶۴ میلادی از حزب لیبرال جدا شدند.

۳- «اسکودو» نام واحد پول شیلی از سال ۱۹۵۹ تا دوران «پیتوشه» یک اسکودو برابر با هزار پزو بود. اکنون پزو واحد پول شیلی است.

۴- این مبلغ را با پنجاه هزار دلاری که مزدوران ایرانی «سبا»، برای انجام کودتای ۲۸ مرداد ۲۲ گرفتند مقایسه کنید و ببینید این مزدوران چقدر ارزان قیمت بودند. اما به تازگی مطالبی در روزنامه‌ی «نیویورک تایمز» درباره‌ی کودتای ۲۸ مرداد عنوان شده که در تاریخ ۱۷ آوریل ۲۰۰۰ در برنامه‌ی «تلویزیونی «چارلی رز» نیز مورد بحث قرار گرفت و مضمون آن این بود که سازمان «سبا» پس از اتمام موفقیت آمیز کودتای ۲۸ مرداد تشویق شد این کار را در سایر کشورهای جهان نیز به‌مورد اجرا بگذارد. در این برنامه همچنین عنوان شده که آمریکا پس از جنگ دوم جهانی اغلب اوضاع داخلی ایران را دستکاری کرده است.

شبه Oxford English Dictionary 2nd ed مراجعه شود.

۵- به هنگام مسافرت «کاسترو» در شیلی بود، که تظاهرات زنان زنرال‌ها و پولداران مخالف دولت با ماهی‌تابه‌های خالی صورت گرفت و جالب است که، شب پیش از تظاهرات روزنامه‌های مخالف خبر پیروزی این تظاهرات را چاپ کرده بودند.

۶- در سال ۱۹۶۵، برای کودتای اندونزی نیز به همین شکل رفتار شد.

۷- Carabineros، در سال ۱۹۲۷، از اتحاد پلیس‌های ناحیه‌ای با هنگ «کارایی نیروس» به‌وجود آمد و با انضباط‌ترین نیروی پلیس کشورهای آمریکای لاتین بود.

۸- تاریخ شیلی: (کولبروستر) ۱۹۹۴ William Sater, Simon Collier صفحه ۲۷۲.

۹- هرگاه در یک موسسه‌ی صنعتی، تجاری و یا کشاورزی و... میزان سرمایه‌ی ثابت، بیش‌تر از سرمایه‌ی متغیر (در گردش) باشد، سوددهی آن موسسه کم و همراه با ضرر خواهد بود. چون ضمن هزینه‌ی زیاد، تولید کمتری خواهد داشت. بهترین نمونه «ثابت» کردن یا ساکن کردن سرمایه را در کشورهای نفت‌خیز جنوب خلیج فارس، می‌توان شاهد بود. در آن نقاط پول بی‌حساب نفت را صرف ساخت خانه‌ها و کاخ‌های پر زرق و برقی که برای نمونه دستگیره‌ی درها از طلاست و گنج‌کاری‌ها و آینه‌کاری‌های گرانیتمی در دیوار را پوشانده است و... گردحاند. این سرمایه‌های کشور است

که در آن کاخ‌ها مدفون شده است.

۱۱- این‌ها عده‌ای از تحصیل‌کردگان رشته‌ی اقتصاد دانشگاه شیکاگو بودند که مدرس دانشگاه کاتولیک در سانتیاگو شده بودند و مبشر اقتصاد «نتولیبرال»، بخوان بدون در و دروازه (البته برای سرمایه‌ی کلان خارجی) بودند. این‌ها به‌خدمت رژیم پینوشه درآمدند و به «Los Chicago Boys» معروف شدند.

۱۲- نمونه‌ی یکی از این افراد، شخصی است به‌نام «هل شیفر»، نازی فراری متحول شده‌ای که رهبر آتشین یک فرقه‌ی مذهبی مسیحی در شیلی شده است. «هل شیفر»، مجتمع خود را در اطراف یک دهکده‌ی آلمانی‌نشین (۳۲۰ کیلومتری جنوب سانتیاگو) که تونل‌های پیچ در پیچ بتونی فرارانی، برای مخفی شدن نازی‌های فراری در آن ساخته شده بود، برقرار کرد. «هل شیفر» که پسر بچه‌های خوشرو را دوست می‌دارد، روابط نزدیکی با رژیم «پینوشه» دارد. تونل‌های این مجتمع که «کولونیا دیگنیتاد» (Colonia Dignidad) نامیده می‌شود، محل شکنجه و نابودی مخالفان «پینوشه» نیز بود. در این محل که پسران خردسال فقیر و بی‌سرپرست شیلیایی مورد استثمار و نیز تجاوز جنسی قرار می‌گرفتند، افراد سازمان‌های اطلاعاتی و سیاستمداران دست راستی عالی‌مقام تعطیلات خود را اغلب با فامیل می‌گذراندند. کودکان و نوجوانانی که از این محل فرار داده می‌شدند و یا خود فرار می‌کردند، دوباره در صورت دستگیر شدن به‌وسیله‌ی عوامل رژیم، به‌این محل برگردانده می‌شدند (واشنگتن پست: ۲۷ ژوئیه‌ی ۱۹۹۷).

۱۳- «مانوئل رودریگز» از قهرمانان مبارزات استقلال‌طلبانه مردم شیلی در سال ۱۸۱۸ بود.

۱۴- البته در همین دوران است که نیروهای پیمان ناتو، جنایتکاران جنگ‌های داخلی یوگسلاوی را که اغلب (serbs) «سرب‌بها» هستند، می‌ریانند و برای محاکمه، آن‌ها هم با بوق و کرنای همین انگلستان به‌دادگاه لاهه می‌فرستند



در این نوشته از منابع زیر نیز استفاده شده است:

- 1- Chile Snice Independence (Cambridge 1993) by, Leslie Bethell.
- 2- Voices of Resistance (The University Press of Kentucky 1999) by, Judy Maloof.
- 3- Les Derechas (The Extereme Right in Argentina, Brazil and Chile (The Legacy 1999, Stanford California.) by, Sandra Mcgee Deutsch.
- 4- Chile the Legacy of Hispanic Capitalism, 2nd ed. (New York 1988) by, Brian Loveman.
- 5- The Real Pinochet, (نیلم مستند خبری)
- 6- The Battle of Chile, (نیلم مستند) by, Patricio Guzmán.
- 7- Chile Obstinate Memory (نیلم مستند) by, Patricio Guzman.

